

تکلیف شرافت

روزا لوکزامبورگ / ترجمه‌ی عباس شهراپی فراهانی



روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) در حال سخنرانی در کنگره انترناسیونال سوسیالیستی، اشتوتگارت آلمان، اوت ۱۹۰۷

مقدمه‌ی ویراستار انگلیسی: در سپتامبر ۱۹۱۸، جبهه‌ی غربی آلمان فروپاشید و به دنبال آن، موج جدیدی از اعتصابات شکل گرفت. پایان جنگ به‌روشنی دیده می‌شد. حکومت، که آرزومند گسترش پایگاه‌اش بود، در اقدامی برای نجات خود، برای زندانیان سیاسی عفو عمومی اعلام کرد. کارل لیبکنشت در بیست‌وسوم اکتبر آزاد شد و در خیابان‌های برلین، قهرمانانه به سفارت شوروی منتقل شد، اما روزا لوکزامبورگ ظاهراً مشمول عفو نشد، چراکه با حکم اجرایی بازداشت شده بود و حکمی قطعی برایش صادر نشده بود.

در اواخر اکتبر، ملوانان پایگاه دریایی کیل (Kiel) دست به شورش زدند، و شورای کارگران و سربازان، که از روی شوراها روسی‌الگو برداری شده بود، در سرتاسر آلمان شروع به گسترش کرد، با این مطالبه که مرجعیت و اقتدارشان به رسمیت شناخته شود. در نهم نوامبر، اعتصاب عمومی‌ای شکل گرفت و دولت را مجبور به استعفا کرد. صدراعظم، شاهزاده ماکس فون بادن، قدرت را به فریدریش اِبرت، رهبر حزب سوسیال‌دموکرات، تسلیم کرد.

سوسیال‌دموکرات‌ها، تحت فشارِ خواستِ لیکنشست برای استقرارِ جمهوریِ سوسیالیستی، نظام پادشاهی را ملغاً و برقراریِ یک جمهوریِ دموکراتیک را اعلام کردند.

روزا لوکزامبورگ، که هم‌چنان در زندان به سر می‌برد، در نهم نوامبر، هنگامی که توده‌ی مردم در برِسلاو (Breslau) درب‌های زندان را گشودند، آزاد شد. او که پس از سال‌ها در زندان بودن، سال‌خورده و موی‌هایش جوگندمی شده بود، به برلین بازگشت تا در دو ماه باقی‌مانده از عمرش، رهبری گروه اسپارتاکوس را برعهده بگیرد.

یکی از نخستین قطعاتی که پس از آزادی از زندان نگاشت، «تکلیف شرافت» بود. این یادداشت در نشریه پرچم سرخ (Rote Fahne) نشریه‌ی جدید گروه اسپارتاکوس، منتشر شد. او در این یادداشت خصلتِ غیرانسانی «عدالت» کاپیتالیستی را محکوم می‌کند و به طرح اهدافِ انسان‌دوستانه‌ی انقلابِ سوسیالیستی و چگونگی برخورد با زندانیان می‌پردازد.

«تکلیف شرافت» از این منبع بازنشر شده است:

Germany after the Armistice: A Report Based on the Personal Testimony of Representative Germans, Concerning the Conditions Existing in 1919 by Maurice Berger, Translated from the French by William L. McPherson.

ما برای زندانیان سیاسی که قربانی نظم کهن بوده‌اند، نه آرزوی عفو عمومی داشتیم، نه آرزوی بخشش. ما خواستار حق به آزادی، حق به مبارزه، حق به انقلاب برای صدها انسان شجاع و وفاداری بودیم که در زندان رنج می‌کشیدند، زیرا در دوران دیکتاتوری پیشین امپریالیست‌های جنایت‌کار، در دفاع از آزادی مردم، در دفاع از صلح، و در دفاع از سوسیالیسم جنگیده بودند. حال همه‌ی آن‌ها آزادند. ما دوباره شانه‌به‌شانه‌ی یک‌دیگر، آماده به پیکار ایستاده‌ایم. این نه شایدمانی‌ها [فیلیپ شایدمان، یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان] و نه رفقای بورژوازشان به ریاست شاهزاده ماکس بودند که ما را آزاد کردند؛ این انقلابِ پرولتری بود که درب سلول‌های ما در هم شکست.

باین‌حال، گروه دیگری از زندانیان بی‌چاره، که هنوز در آن سکونت‌گاه‌های تاریک، چشم به در دوخته‌اند، به کلی فراموش شده‌اند. تاکنون هیچ‌کس به آن هزاران چهره‌ی رنگ‌پریده و نزاری که به کفاره‌ی جرمی خُرد، سال‌ها پشتِ دیوار محبس‌ها و بازداشتگاه‌ها مانده‌اند، فکر نمی‌کند.

باین‌حال، آن‌ها قربانیانِ بداقبالِ نظمِ اجتماعیِ بدنامی هستند که انقلاب آن را هدف گرفت - قربانیانِ جنگی امپریالیستی که تنگ‌دستی و فلاکت را تا حدِ شکنجه‌ای تحمل‌ناپذیر تشدید کرده و با کشتارِ جانورخویانه‌ی انسان‌ها، افسار از همه‌ی غرایز شیطانی طبایع ضعیف و ذاتاً فاسد برداشته است.

این بار هم ثابت شده که عدالت طبقه‌ی بورژوازی، چون توری است که نیزه‌ماهی‌های غارتگر به‌آسانی از شبکه‌های آن عبور می‌کنند. درحالی‌که آبنوس‌ماهی‌های کوچک، درمانده در آن گیر می‌افتند. کسانی‌که میلیونی از جنگ سود بردند، دسته‌دسته از مجازات‌گریختند یا با خُرده‌جریمه‌هایی مسخره [۱] رها شدند، اما برای دزدهای کوچک، احکام حبس سنگین بُریده شد. این فرزندانِ ناتنیِ جامعه، گرسنه و لرزان از سرما در سلول‌های به‌ندرت گرم‌شان و تحت فشارِ عاطفی ناشی از وحشت‌های جنگِ چهارساله، در انتظارِ بخشش و آزادی‌اند.

آن‌ها در انتظارِ هیچ‌اند. واپسین هوهنتسولرن، مثل یک حُکمرانِ خوب، در میانه‌ی حمامِ خونِ بین‌المللی و نابودیِ قدرتِ تاج‌وتخت، رنج‌های آنان را از یاد بُرد. در طولِ چهار سال از فتحِ لی‌یژ (Liege) تاکنون، هیچ عفو‌ی که شایسته‌ی این نام باشد صورت نگرفته، نه حتی در تعطیلیِ رسمیِ بردگانِ آلمانی، یعنی «زادروزِ قیصر».

حال، انقلابِ پرولتری باید با بخششی کوچک، بر هستیِ تاریکِ آنان در زندان‌ها نوری بیفکند؛ باید احکامِ دراکویی [۲] را کاهش دهد، نظامِ تنبیهیِ وحشیانه (بازداشت با زنجیر، مجازاتِ بدنی!) را از میان بردارد، و تا جایی‌که می‌تواند تدارکاتِ دارویی و پزشکی، عرضه‌ی غذایی و شرایطِ کار را بهبود بخشد. این است تکلیفِ شرافت!

نظامِ کیفریِ موجود، که در سرتاسرِ روحِ طبقاتیِ بی‌رحم و بربریتِ کاپیتالیسم ریشه دوانده، باید از بیخ و بن کنده شود. اصلاحِ تمام‌وکمالِ نظام، که احکامِ براساسِ آن اجرا می‌شود، باید پی گرفته شود. یک نظامِ [کیفری] کاملاً جدید را، که با روحِ سوسیالیسم متناظر باشد، تنها بر بنیادِ یک نظمِ اقتصادی و اجتماعیِ جدید می‌توان برقرار کرد. ریشه‌ی نهاییِ همه‌ی جرایم، همین‌طور همه‌ی مجازات‌ها، همواره در شرایطِ اقتصادیِ جامعه است. با وجودِ این، یک اقدامِ قاطع هست که می‌توان به‌یک‌باره اجرایش کرد. مجازاتِ مرگ، این عظیم‌ترین هتکِ حُرمتِ قانونِ کیفریِ آلمان، فوراً باید مُلغا شود! چرا دولت کارگران و سربازان در چنین کاری تعلل می‌کند؟ [دیبور] [۳]، [بارت] [۴]، دویمیک [۵]! آیا بکار یا [۶]ی اشراف‌زاده که دوپست سال پیش، بدنامیِ مجازاتِ مرگ را در همه‌ی زبان‌های متمدن تقبیح کرد، برای شما وجود ندارد؟ می‌گویید زمان ندارید و همواره در برابرتان دلواپسی‌ها، سختی‌ها و وظایفی قرار دارد. ساعت‌هایتان را در دست بگیرید و ببینید گشودن دهان‌هایتان و گفتن این‌که «مجازاتِ مرگ منسوخ شد!» چقدر زمان می‌برد. یا این‌که در این مسئله هم باید سراغ مباحثات طولانیِ منتهی به رأی‌گیری بروید؟ آیا در این موضوع هم خودتان را زیر تل‌انبارِ کارهای صوری، ملاحظاتی مربوط به صلاحیت، مسائل قانونی و قواعد و آشغال‌هایی از این دست خفه می‌کنید؟

افسوس! این انقلابِ چقدر آلمانی است! چقدر کسل‌کننده و فضل‌فروشانه، چه بی‌روح، بی‌درخشش، و بی‌عظمت است! مجازاتِ مرگِ فراموش‌شده، تنها یک نشانه‌ی کوچک است. اما همین نشانه‌ی کوچک، چقدر دقیق به روحِ درونیِ کُلِ خیانت می‌کند.

هر تاریخِ انقلابِ فرانسه را که می‌خواهید به‌تصادف برگزید؛ مثلاً، کتابِ خشک و بی‌روح [فرانسوا] مینییه. آیا کسی می‌تواند این کتاب را بخواند بی‌آن‌که قلبش به تپش بیفتد و ذهنش شعله‌ور شود؟ هنگامی‌که به‌تصادف آن را بگشاید و آغاز به خواندن کند، آیا می‌تواند زمین بگذاردش، پیش از آن‌که، از نفس افتاده، آخرین نوای رویداد بزرگ را، درحالی‌که ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود، بشنود؟ مثل یک سمفونیِ بتهوون می‌ماند که به‌صورتِ نسبت‌های عظیم تشدید می‌شود، طوفانی غضبناک بر سازِ دوران، باشکوه و درخشان، هم در خطاهایش و هم در موفقیت‌هایش، در پیروزی و در شکست، در نخستین شادمانیِ ناشیانه‌اش و در واپسین آه سرکوب‌شده‌اش. این‌جا، در آلمان چطور؟ در هر قدم، در مسائل بزرگ و کوچک، احساس می‌کنیم که رفقای قدیمیِ ارزشمند از

هنگامی که «سوسیال‌دموکراسی» در چرتی سعادت‌مندان بود، هنگامی که کارتِ عضویتِ حزب همه‌چیز بود و انسان‌ها و خرد انسانی هیچ‌چیز، هنوز با ما هستند. اما از یاد نبریم که تاریخ جهان بدون عظمت‌های فکری، بدون تب اخلاقی، بدون فیگورهای اشرافی ساخته نشده است...

لیکنشت و من حین ترک اتاق‌های مهمان‌نوازی که اخیراً در آن‌ها زیسته‌ایم - او در میان همراهان رنگ‌پریده‌اش در بازداشتگاه، و من با دزدان و روسپیان عزیز و فقیر، که سه سال و نیم از عمرم را زیر یک سقف با آن‌ها گذارندم - درحالی که چشمان زندانیان تعقیب‌مان می‌کرد، وفادارانه به آن‌ها قول داده‌ایم که فراموش‌شان نکنیم!

ما از کمیته‌ی اجرایی شوراهای کارگران و سربازان می‌خواهیم فوراً سرنوشت زندانیان همه‌ی نهادهای کیفری آلمان را تسکین بخشد!

ما خواستار حذف مجازات اعدام از قانون کیفری آلمان هستیم!

در طول چهار سال کشتار امپریالیستی، نهرهای خون روانه شد. امروز، هر قطره از آن سیل ارزشمند را باید جانسپارانه و در کوزه‌های کریستال حفظ کرد. نیروی انقلابی بی‌باک و بشردوستی ژرف و حساس - همین‌ها به‌تنهایی ماهیت راستین سوسیالیسم هستند. اکنون، جهانی باید واژگون شود، اما هر قطره‌ی اشکی که [از چشمی بر زمین] بچکد، آن‌گاه که می‌شد حفظش کرد، [سند] یک اتهام است؛ و کسی که در عجله برای اقداماتی مهم، حتی کرمی ضعیف را زیر پا له کند، مجرم است.

پی‌نوشت‌های مترجم فارسی:

* در زمانه‌ای که چپ‌ها از همه‌سو با تروریسم و خشونت‌ورزی این‌همان اعلام می‌شوند، ترجمه و نشر چنین متنی از یک مارکسیست انقلابی، در نفي مطلق و بی‌پیش شرط اعدام، اهمیتی بیش‌ازپیش دارد.

منبع مقدمه‌ی ویراستار و متن اصلی. در این ترجمه‌ی انگلیسی، مترجم از عنوان «علیه مجازات مرگ» استفاده کرده است:

Rosa Luxemburg Speaks, edited with an introduction by Mary-Alice Waters, New York: Pathfinder Press, 1970, p. 396.

همین ترجمه را - بدون مقدمه‌ی ویراستار کتاب فوق - در این آدرس نیز می‌توان یافت:

<https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1918/11/18c-alt.htm>

پیوند به ترجمه‌ی انگلیسی دیگر از همین متن با عنوان A Duty of Honor (Eine Ehrenpflicht) که به خاطر مطابقت بیشترش با متن آلمانی مرجع اصلی ترجمه قرار گرفت:

<https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1918/11/18c.htm>

پیوند به متن آلمانی:

http://www.collectif-smolny.org/article.php3?id_article=941

[۱] تأکید از مترجم.

[۲] در اصل: draconian sentences یا احکام دراکویی که اشاره دارد به «دراکو» نخستین قانونگذار آتن در عهد باستان. شهرت قوانین او، در انعطاف‌ناپذیری‌شان بود.

[۳] گئورگ لدبور (Georg Ledebour) از اعضای جناح راست حزب سوسیال‌دموکرات و طرفدار برقراری یک دموکراسی پارلمانی در آلمان.

[۴] امیل بارت (Emil Barth) از سوسیال‌دموکرات‌های مستقل و یکی از شش عضو شورای نمایندگان خلق - شاخه‌ی اجرایی حکومت آلمان پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۸ آلمان.

[۵] ارنست دویمیگ (Ernst Däumig) رهبر جناح «سوسیال‌دموکرات‌های مستقل» در دوران پس از انقلاب ۱۹۱۸ آلمان. او بعدها همراه پُل لوی دبیرکل حزب کمونیست آلمان شد.

[۶] سزار بکاریا (Cesare Beccaria) حقوقدان و جرم‌شناس ایتالیایی در قرن هجدهم. مخالف سرسخت شکنجه و مجازات اعدام.

برگرفته از پروبلماتیکا